



درآمد

«بی تردید تعامل سازنده آیت‌الله بهشتی با زمانه خویش، الگوی بدیع و کارآمد برای تمامی مروجان اندیشه و عمل دینی در عصر حاضر است. توجه به این تجربه از آن روی اهمیت می‌یابد که اولاً محصول اجتهاد پویا و اندیشه زمان آگاه اوست و ثانیاً به عرصه‌های وارد گشته است که پیشینیان و معاصران او را بدان راهی نیست. در گفت و شنودی که در پی می‌آید جلوه‌هایی گویا از ارتباط و تعامل شهید بهشتی با مقتضیات زمان را در آیینۀ خاطرات محقق گرانمایه حجت‌الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی می‌یابید. با سپاس از ایشان که ساعتی را با ما به گفت‌وگو نشستند و نتیجه آن را نیز مورد بازبینی قرار دادند.»

«شهید بهشتی و مقتضیات زمان» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت‌الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

متین بود و روشن بین...

بعدها غالباً دکتر و مهندس شدند. رابطه ما با ایشان در جلسات مختلفی هم که تشکیل می‌شد و به شکل‌های دیگر ادامه یافت. یعنی در جلساتی که ایشان تشکیل می‌دادند من هم به عنوان مستمع آزاد یا طلبه‌ای که پرسشی برای او مطرح شده بود، شرکت می‌کردم. بعدها که مسائل سیاسی مطرح شد، از طرف ایشان دعوت شدیم که به منزلشان برویم و در آنجا مسئله طرح برنامه‌ای برای حکومت اسلامی مورد بحث قرار گرفت.

آیا احتمال وقوع انقلاب، ایشان را به این فکر انداخت یا اصولاً طرحی نظری بود.

پیروزی انقلاب مطرح نبود و قیام ۱۵ خرداد هم سرکوب شده بود و همه به جای تشکیل حکومت اسلامی، عجالتاً به فکر نجات آن چیزی بودند که از قیام به جا مانده بود. در همان ایام که ایشان مسئله حکومت را مطرح کردند، امام موسی صدر هم اقتصاد در اسلام را مطرح کردند، چون بالاخره باید می‌دانستیم اقتصاد در اسلام چیست؟! در جلسه اول قرار شد منابعی تهیه و برای جلسه بعد معرفی کنیم. من فهرست اسامی ۲۰۲۰ منبع عربی را نوشتم و بردم. بقیه هم هر کدام فهرست مجموعه‌ای از منابع قدیمی را که فقها درباره حکومت اسلامی نوشته بودند، تهیه کردند و به جلسه آوردند. من وقتی اسامی منابع را خواندم، مرحوم ربانی شیرازی پرسید، «آقای خسروشاهی! اینها را خودت نوشتی؟»

چرا چنین تردیدی مطرح شد؟

ظاهراً چون سن من ایجاب نمی‌کرد این تعداد کتاب درباره حکومت اسلامی پیدا کرده باشم! از جمله آن کتابها یکی هم «العدالة الاجتماعية فی الاسلام» شهید سید قطب بود که آن را با همکاری آیت‌الله محمدعلی گرامی ترجمه و چاپ کرده‌ایم که تا به حال بیست و پنج باری تجدید چاپ شده است. به آقای ربانی گفتم: «من همه این کتابها را در مدرسه حجتیه و در اتاقم در اختیار دارم، منتهی اگر می‌خواهید مطالعه کنید باید تشریف بیاورید و در حجره من آنها را مطالعه بفرمایید چون از امانت دادن کتاب تجربه خوبی ندارم و حداقل ضررش این است که در هنگام لزوم، کتاب در اختیارم نیست.» به هر حال در آنجا مسائلی مطرح شد و چندین جلسه، یک هفته در میان یا دو هفته یک بار، تشکیل شد که من

عین حال، این درس در حوزه وجهه‌ای بوجود نمی‌آورد، یعنی نه خواندنش امتیازی می‌آورد نه نتواندنش عیبی محسوب می‌شد. در هر حال آقای محقق داماد که از همه دیرتر حضور یافت، از همه بهتر انگلیسی یاد گرفت.

در صحبت‌هایتان گفته‌اید که یکی از عوامل طرح ارتباط حوزه و دانشگاه شهید بهشتی بوده است. در این باره توضیح بیشتری بدهید. روابط من و مرحوم آقای بهشتی استمرار داشت تا زمان فوت آیت‌الله بروجردی که قرار شد انجمن اسلامی دانشجویان تهران که پایگاهشان مسجد هدایت بود و مرحوم آیت‌الله آقای طالقانی آنجا نماز می‌خواندند، به قم بیایند. مرحوم آقای بهشتی به من زنگ زدند و گفتند موضوع را به دوستان مکتب اسلام و سایرین خبر بدهم. در واقع بانی حرکت وحدت حوزه و دانشگاه، شهید بهشتی و مرحوم بازگان و در بخشی، اینجانب، بودیم. قرار بود دانشجویان به دبیرستان دین و دانش بیایند و از آنجا هم با پلاکاره، راهی سخن مطهر شوند. آن دانشجویان

او فردی روشن بین و به اصطلاح آدم
دوراندیشی بود و خیلی منظم و
سیستماتیک کار می‌کرد و نمی‌آمد
اعلامیه بدهد که لو برود. دوستان، یعنی
کسانی که اعلامیه می‌دادند و امضا
می‌کردند، شناخته شده و به قول معروف
مارک‌دار شده بودند. آقای بهشتی این
جوری نبود



شهید بهشتی را از کی و کجا شناختید؟
در سال ۱۳۳۱ که به قم آمدم، حدود پانزده سال داشتیم و از لحاظ سنی و تحصیلات در مرحله‌ای نبودم که با بزرگان حوزه حشر و نشر داشته باشم. به همین دلیل نخست ارتباط مستقیمی با مرحوم بهشتی نداشتم، اما روی علاقه و ذوق و کنجکاوی به، همه بیوت و تشکیلات و مؤسسات سرک می‌کشیدم. در همین راستا در منزل مرحوم آیت‌الله آقا سید رضا صدر به حضور جمعی از فضلا، از جمله آقای حاج آقا موسی زنجانی، آقای سید مهدی روحانی، امیرزا علی احمدی میانجی، امام موسی صدر، آقای اثنی عشری می‌رسیدم و گاهی هم آقای بهشتی به آنجای آمدند. منزل آقای صدر در نزدیکی مدرسه حجتیه بود که من در آنجا اقامت داشتم. بعدها گاهی در کوچه و خیابان، ایشان را می‌دیدم که سید موقر و متین و سنگینی بودند و رفت و آمدشان شباهتی به بقیه نداشت، از جمله اینکه نعلین به پا نمی‌کردند که تلق تلق صدا بدهد! و عمامه کوچکی هم به سر می‌پست که در آن زمان، مخصوص ایشان بود. انسان بسیار موقر و با شخصیت و مؤدبی بودند. تحقیق کردم بینم این سید کیست و اهل کجاست؟ که گفتند در مدرسه حکیم نظامی دبیر است و تدریس می‌کند. بعدها که با هم بیشتر آشنا شدیم، در جریان ایجاد مدرسه دین و دانش و همکاری با نشریه مکتب اسلام، به رغم تفاوت سنی و تحصیلاتی رفاقتان عمیق تر شد.

موضوع تشکیل کلاسهای انگلیسی در دبیرستان برای طلاب چه بود؟
آقای بهشتی معتقد بودند که طلاب باید به زبانهای خارجی از جمله زبان انگلیسی آشنا و مسلط باشند، به همین دلیل در دبیرستان دین و دانش کلاسی را تشکیل دادند. در ابتدای کار ۴۰-۳۰ نفر بودیم، به طوری که جا نداشتم بنشینیم.

چه کسانی در این کلاسها شرکت می‌کردند؟

اسامی همه یادم نیست، ولی مسلماً آقایان مصباح، هاشمی رفسنجانی، آسید محمد خامنه‌ای، مرحوم ربانی شیرازی، طاهری خرم آبادی و گمانم آقای ربانی املشی هم حضور داشتند. البته تعدادمان خیلی زود به ۷ یا ۸ نفر رسید و به اصطلاح ریزش داشتیم و تحلیل رفتیم!!

چرا؟
چون اولاً برای خلیجها خواندن زبان انگلیسی نامانوس یا دشوار بود و در

هم در آن شرکت می‌کردم. طرحی که مرحوم آقای بهشتی نوشتند، به نظرم تنها نسخه خطی آن نزد بنده است و پس از شهادت ایشان در فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره‌های ۳ و ۴ در میحی که درباره شهادت ایشان و اهدافشان در مبارزات سیاسی مطرح بود، آن را چاپ کردیم.

آیا شهید بهشتی قبلاً در مورد حکومت اسلامی طرحی را ارائه داده بودند؟

ایشان در سال ۴۱ یا ۴۲ در جشن مبعثی که در دانشگاه تهران برگزار شد، تحریف کلیاتی درباره مسائل اسلامی را بیان و در آنجا به حکومت اسلامی اشاره کردند. بعد مرحوم محمد حنیف نژاد به قم رفت و در آنجا در مورد مسائل سیاسی روز ستوالاتی را با مرحوم آقای بهشتی مطرح کرد. در پاییز همان سال طرحی برای حکومت اسلامی تهیه شد که در آن از آرای آیت‌الله شکیبایی، مرحوم ربانی شیرازی، شهید مفتاح و عده‌ای دیگر از جمله آیت‌الله خامنه‌ای که چند سال بعد به مشهد رفتند، استفاده شد. در هر حال روابط من با ایشان بسیار صمیمانه بود تا زمانی که به تهران رفتند.

علت عزیمت ایشان به تهران چه بود؟

او فردی روشن بین و به اصطلاح آدم دراندیشی بود و خیلی منظم و سیستماتیک کار می‌کرد و نمی‌آمد اعلامیه بدهد که لو برود. دوستان، یعنی کسانی که اعلامیه می‌دادند و امضا می‌کردند، شناخته شده و به قول معروف مارک دار شده بودند. آقای بهشتی این جور نبود و وقتی می‌خواست کاری کند، با طمأنینه و احتیاط و دقت و ملاحظه زمان و مکان این کار را می‌کرد، با تمام اینها ساواک متوجه شد که پشت پرده چه کسی دارد طرح می‌دهد و پشت برخی از کارها، تفکر چه کسی قرار دارد و طلبه‌ها را چه کسی سازماندهی می‌کند و لذا برای او و دبیرستانش مشکلاتی را پیش آورد. مرحوم بهشتی هم که دید دیگر نمی‌تواند در قم بماند به تهران رفت. گمان نمی‌کنم مثل بسیاری از روحانیون، مشکلات مادی، ایشان را وادار به مهاجرت کرده باشد. تا آنجا که من یادم است ایشان ابتدا اهل مادیات نبود و در دبیرستان و دانشگاه تدریس می‌کرد و هرگز از وجوه شرعی استفاده نمی‌کرد و خودش کار می‌کرد و زحمت می‌کشید.

نحوه فعالیت شهید بهشتی در تهران چگونه بود؟

در تهران یکی دو باری که انجمن اسلامی دانشجویان جشنهایی به مناسبت‌های مذهبی گرفتند، در آنها شرکت کرد و همچنین جلسات خاصی برای دوستان داشت و به کار فرهنگی مشغول بود تا اینکه به پیشنهاد آیت‌الله میلانی و آیت‌الله خوانساری عازم آلمان شد و مسجد شیعیان را در هامبورگ به نام امام علی (ع) نامگذاری کرد که طبعاً مورد قبول شیعیان بود و اهل سنت هم برای اقامه نماز به آنجا مراجعه می‌کردند. یادم هست روزی به دفتر ایشان در مسجد هامبورگ رفتم، دیدم که با دو سه نفر از اعضا «حزب التحریر اسلامی» کتاب «الخلافة» شیخ محمد تقی لنبهانی را که درباره نوع حکومت از دیدگاه این حزب بود باز کرده‌اند و درباره مطالب آن بحث و گفت‌وگو می‌کنند. من از آقای شیبستری پرسیدم که چرا آقای بهشتی کتاب «الخلافة» را برای بحث انتخاب کرده‌اند. ایشان جواب دادند به سه دلیل. اول آنکه دیدگاه‌های

اهل سنت درباره خلافت به دست می‌آید،

دلیل دوم آن است که دیدگاه شیعه را در مورد امامت مورد بحث قرار می‌دهد و دلیل سوم باعث می‌شود تا زبان عربی‌شان تکمیل شود.

کسانی که پیوسته دست به ترور شخصیت بهشتی می‌زدند، درباره عزیمت ایشان به آلمان چه می‌گفتند؟

آنها که کارشان ترور شخصیت و تهمت زدن است، می‌گفتند که ایشان از طرف شاه و توسط شریف امامی به آلمان رفته است! آنها اکاذیب دشمنان حق و حقیقت است که همیشه بوده و باز هم خواهد بود. خود من هم ممنوع الخروج بودم. به ... مراجعه کردم و ایشان به تیمسار صمدیان پور، رئیس کل شهرتانی رژیم شاه، نامه‌ای نوشتند. او به محض اینکه نامه را دید و خواند، به اداره گذرنامه زد و دستور داد گذرنامه مرا بدهند. فردای آن روز همان افسری که به من گفت برو، گذرنامه نمی‌دهیم! با کمال احترام گذرنامه مرا داد! مرحوم آقای بهشتی از طرف مراجع به آلمان رفتند و تأمین هزینه‌هایش هم به عهده آنها بود. بعدها که مسجد ساخته

وقتی می‌خواست کاری کند، با طمأنینه و احتیاط و دقت و ملاحظه زمان و مکان این کار را می‌کرد، با تمام اینها ساواک متوجه شد که پشت پرده چه کسی دارد طرح می‌دهد و پشت برخی از کارها، تفکر چه کسی قرار دارد و طلبه‌ها را چه کسی سازماندهی می‌کند و لذا برای او و دبیرستانش مشکلاتی را پیش آورد



شد، قرار بود آذربایجانی‌ها فرش آنجا را ببافند و منتظر اندازه فرشها بودیم، مدتی گذشت و دیدم خبری نشد. طی نامه‌ای از مرحوم بهشتی علت تأخیر را پرسیدم، نوشتند در مترژی که داده بودند شک کردم. دوباره دادم مسجد را متر کردند و دیدم حدسم درست بوده است. از نحوه برخورد‌های اجتماعی شهید بهشتی در اروپا چه خاطره‌ای دارید؟

یک بار از من دعوت شده بود که بروم و در شهر آخن آلمان برای دانشجویان سخنرانی کنم. همراه آقای صادق طباطبایی و آقای طارمی به منزل یکی از تجار معروف فرش رفتم که خانمش آلمانی بود، البته الان ایران هستند. خانم مستقیماً از آشپزخانه به طرف من آمد و دستش را دراز کرد که با من دست بدهد، من دست ندادم و عذرخواهی کردم! خیلی به خانم برخورد، طوری سرخ و کبود شد و از شدت ناراحتی به آشپزخانه رفت و تا وقتی که آنجا بودیم، بیرون نیامد. البته او حالا یک مسلمان واقعی است و با مرد غریبه دست نمی‌دهد، اما هنوز من یادم هست که مقدر به او برخورد. در هامبورگ من این مسئله را با آقای بهشتی مطرح کردم و گفتم، «اقتا! ما با چنین ماجرابی یک بار برخورد کردیم و گرفتارش شدیم، وضعمان این شد، شما چه می‌کنید؟» ایشان با همان روش و منانت خاصش گفت، «شما که مشکلاتتان یک بار بوده و حل شده و تمام شده. ما در هر حال فکری می‌کنیم.» پرسیدم، «واقعاً شما شرعاً چنین عملی را جایز می‌دانید یا نه؟» جواب داد، «اگر عملکرد ما باعث انزجار و دوری کسی از اسلام و دین خدا بشود، قطعاً اشکال دارد.» بعدها من همین مسئله را در مورد حجاب از امام پرسیدم و ایشان کتبی پاسخ دادند، «در ابتدای امر، مسئله حجاب را برای زنان غربی مطرح نکنید، چون مسئله توحید مهم‌تر است.» تازگی‌ها دیدم که آقای رحیم‌پور از غدی که اتفاقاً حرف‌های حساسی هم می‌زند و من از حرف‌هایش استفاده می‌کنم، در جمع دختران و پسران خارجی که زبان فارسی می‌خوانند، صحبت می‌کرد و در تمام مدت سخنرانی به سقف نگاه می‌کرد! من به او ادرات دارم و به سخنرانی‌هایش گوش می‌دهم، ولی در این باب با او صحبت دارم. (فتاوی‌ امام را در این رابطه، که در نزد حقیر

موجود است، نقل می‌کنم تا مشکل دوستان در این زمینه حل شود: «اما حکم الشرعی فی النظر الی السفارات الغریبات هو الجواز، ای جواز النظر الی رؤسهن و اعناقهن و وجوههن و الا هو المتعارف عدم ستره عندهن من دون ای تلذذ و ریبه...»

آیا خود شما هرگز قصد اقامت در اروپا را داشته‌اید؟

یک بار از راه ترکیه و بلغارستان و یوگسلاوی رفتم اتریش. مهندسی آلمانی تا تهران تا اتریش همسفر من بود. من تا آنجا فقط نان و پنیر خوردم و گوشت نخوردم. وقتی رسیدیم به مرکز اسلامی اتریش که برای دوستان سخنرانی کنم، آقای مهندس آلمانی گفت اول چیزی بدهید رفیق شما بخورد چون تا اینجا گوشت نخورده و توان سخنرانی ندارد! در هر حال آنجا افرادی مثل آقای عابدی که بعدها سفیر ایران در اتریش شد و مرحوم بهشتی هم برایش اهمیت زیادی قائل بود، به من اصرار کردند در اتریش بمانم. من به مرحوم بهشتی نوشتم بروم یا نه؟! چه پاسخی دادند؟

مرحوم بهشتی در پاسخ به سؤال من، نامه بسیار عمیقی نوشت و که در آن آمده است: «من نمی‌دانم دور بودن از قم و یکی دو بار صحبت در هفته برای چند دانشجوی اتریش این کار را دارد یا نه. به اعتقاد من ندارد.» در هر حال آنجا مثل هامبورگ نبود که مسجدی داشته باشد و انسان هر روز مشغول باشد... یک بار هم مسئله آمدن و دانشجویان عرب و ایرانی اظهار تمایل کردند که به آنجا بروم. مرحوم بهشتی نوشتند مایلیم که بیایید، ولی بگذر اطراف جریان را بررسی کنم، چون برادران اهل سنت مسجد را ساخته‌اند و شاید بخواهند یک عالم اهل سنت آنجا را اداره کند. در هر حال در تمام مدتی که ایشان آلمان بود، مکاتبات ما ادامه داشت.

آیا در زمینه نگارش و چاپ کتاب هم با ایشان مشورت می‌کردید؟
من در مرکز بررسی‌های اسلامی قم، تصمیم گرفتم قرآن مجید را به السنه مختلف چاپ کنم، چون نزد مرحوم دکتر عطاءالله شهاب‌پور کتاب قطوری دیده بودم که نشان می‌داد انجیل به هزار زبان چاپ شده است. گفتم ما چرا چنین نکنیم؟ قرآن آلمانی مرکز ما در سال ۵۶ چاپ شد. البته ابتدا از ترجمه قرآن انگلیسی آرتور آربری شروع کردم. بعد به سراغ چاپ قرآن عربی رفتم و برای چاپ قرآن آلمانی، چندین ترجمه از آلمان قرآن بودم که برای انتخابشان با مرحوم بهشتی مشورت کردم. ایشان نوشتند که ترجمه رودی پارت آلمانی از همه جدیدتر و دقیق‌تر است، هر چند اسلوب نگارش آن کمی دشوار است، ولی عبارات با قلم یک عالم نوشته شده است. من هم همان را چاپ کردم. ولی نکته مهمی که ایشان در زیر نامه نوشته بودند و هرگز یادم نمی‌رود این بود که ایشان نوشته بود، «البته کسب اجازه از ناشر فراموش نشود.»

ما در ایران قانون کپی رایت نداریم و از ناشرها اجازه نمی‌گیریم. ما هم با حسن استفاده از عدم کپی رایت، قرآن را چاپ کردیم! غرض از بیان این مطلب، تأکید بر این نکته بود که ایشان در مورد حقوق ناشر این همه دقت داشت که در پایین نامه خود به من تذکر می‌دهد. این دقت نظر مرحوم بهشتی، در همه موارد وجود داشت.

آیا از آثار ایشان هم چاپ کردید؟

دانشجویان مشکلات دینی خود را در آلمان مطرح می‌کردند. آقای بهشتی در پاسخ به این سئوالات مجموعه مباحث ایدئولوژیک را مطرح کردند که من قبل از انقلاب و در قم مجموعه آنها را با عنوان بررسی مسائل ایدئولوژیک چاپ کردم. این مباحث نخست به عنوان نشریه انجمنهای اسلامی و در اروپا چاپ شده بودند و بحثهای واقعاً عمیق، تئوریک و ایدئولوژیک بودند که در تقابل با آرای مارکسیستها، بسیار مؤثر بود و خوب هم توزیع می‌شد.

ظاهر آن در سفر حج هم با یکدیگر همراه بودند.

اولین سالی که حسینیه ارشاد با کاروان حاج عبدالله شربت اوغلی، ما را به مکه برد، من بودم و آقایان مطهری، شاهرخ‌راغی، فخرالدین حجازی و صدر بلاغی. در چند سفر هم مرحوم دکتر شریعتی و پدرش آمدند. مرحوم بهشتی در سفر اول یکی دو باری مهمان حسینیه ارشاد بود و البته این قبل از سفر نهاییش از آلمان به ایران بود.

از دقت و نظم ایشان بسیار سخن گفته‌اند.



آیا شما در این مورد خاطره‌ای دارید؟ فراوان خاطره دارم. یک بار ایشان در اطراف تبریز، در نزدیکی جایی به اسم باسمنج که آب و هوای خوبی داشت، در ایام تابستان اقامت کرده بودند. من و آقایان وحدت و اهری رفتیم و به زحمت محل را پیدا کردیم. دم در خانه که رسیدیم، ایشان آمد و با همان لحن صمیمی و متینش گفت که، «فردا ساعت ۱۰ منتظر آقایان هستم.» ما معجب یکم خوردیم. بعداً به نظرم این قضیه را برای آقای خامنهای تعریف کردم و ایشان هم قصه مشابهی را تعریف کردند، به این شکل که یک بار در مشهد ایشان صبح زود جایی می‌رفتند که سرراهشان مرحوم باهنر را می‌بینند که نان سنگکی خریده است و می‌رود! به ایشان پیشنهاد می‌کنند که با هم به دیدن آقای بهشتی بروند. مرحوم باهنر قرار می‌شود نان را سر راه به خانواده خود



داشتیم، چهار تا حزب اسلامی هم اشکال نداشت. مرحوم آقای بهشتی به خاطر افق فکری وسیع از همکاری در انتخابات، بسیار استقبال کردند. حزب خلق مسلمان زیر نظر آقای شریعتمداری بود و ایشان حمایت مالی می‌کردند.

چرا این ائتلاف صورت نگرفت؟ همان فرد نفوذی مخالفت کرد و گفت استقلال‌مان از بین می‌رود و زیر نفوذ آقای بهشتی می‌رویم. او به همراه دارو دست‌های که جور کرده بود به سراغ جبهه ملی و مخالفین قانون اساسی رفتند و لیست مشترک دادند، به همین دلیل هیئت مؤسس حزب یکسره استعفا داد. چون قصد ما خدمت بود و در آن شرایط امکان خدمت وجود نداشت. حضرت امام هم وقتی خیر استعفا را به ایشان عرض کردم، فرمودند، شما به تکلیف خودتان عمل کردید و فکرم الله. خیلی‌ها هم اتهاماتی زدند. عده‌ای را گفتند پول گرفته‌اند، مرا هم گفتند نفوذی حزب جمهوری هستیم که البته احتیاج به نفوذ نداشتیم چون با همه آقایان مؤسس حزب جمهوری اسلامی از سالها قبل دوست بودم. خاطره جالبی که دارم این است که وقتی نماینده امام در وزارت ارشاد شدم، کسی به من تلفن زد و گفت «عضو حزب خلق مسلمان نبودی؟» گفتم، نه. «من به امام گزارش می‌دهم که بودی.» گفتم، هرگز من عضو این حزب نبوده‌ام، بلکه مؤسس و سخنگوی آن بودم و شش شماره تخصیست نشریه آن هم زیر نظر من چاپ شد! اول انقلاب بود و حکایت اخلاص و خدمت، اما عواملی باعث نفاق شدند، از جمله مجاهدین، جبهه ملی و دیگران.



قبل از رفتن به واتیکان، نزد مرحوم آقای بهشتی رفتم تا خدا حافظی کنم. ایشان گفتند آنجا مقر اداره یک میلیارد کاتولیک و پاپ در رأس آن است. بهتر است روشی داشته باشیم که امکان دیالوگ برقرار شود. آن زمان صحبت گفتمان و دیالوگ با ادیان مطرح نبود و همین نشان می‌دهد که ایشان چقدر پیشرو بودند



اتهامات سنگینی را به همه و بیشتر از همه به مرحوم بهشتی زدند. تا قبل از رفتن به واتیکان با شهید بهشتی رابطه‌ای داشدید؟ نمی‌خواستم زیاد به حزب بروم که دیگران گمان نکنند استعفا داده‌ام که نزد آنها بروم، ولی البته با همه آن دوستان رابطه داشتم. در هر حال قبل از رفتن به واتیکان، نزد مرحوم آقای بهشتی رفتم تا خدا حافظی کنم. ایشان گفتند آنجا مقر اداره یک میلیارد کاتولیک و پاپ در رأس آن است. بهتر است روشی داشته باشیم که امکان دیالوگ برقرار شود. آن زمان صحبت گفتمان و دیالوگ با ادیان مطرح نبود و همین نشان

می‌دهد که ایشان چقدر پیشرو بودند. در هر حال مرحوم بهشتی گفتند روی مسائلی که وحدت نظر داریم تکیه کنیم. من به واتیکان رفتم و دیدم بودجه تبلیغاتی ما ماهی هزار تومان است. یکی دویار با وزارت خارجه مکاتبه کردم، اهتمام نورزیدند. در هر حال آمدم ایران و یک روز برای دیدن آیت‌الله آقای موسوی اردبیلی رفتم دادگستری. ایشان گفته بود ساعت ۸ بیام من ساعت ۷/۵ رسیدم و دیدم به اتاقی رفت و آمد زیادی می‌شود. از نگهبان پرسیدم اینجا دفتر کیست؟ گفت آقای بهشتی. می‌دانستم ایشان عادت ندارند بدون وقت قبلی با کسی ملاقات کنند. به مسئول دفترش گفتم به ایشان بگویید فلانی است و از واتیکان آمده. اگر می‌شود چند دقیقه‌ای خدمتشان برسم. منشی به داخل رفت و برگشت و گفت آقای بهشتی

می‌گویند یک ربع به هشت وقت صبحانه خوردن من است اگر ناراحت نمی‌شوند بیایند. خلاصه رفتم و دیدم نان و پنیر و چای می‌خورد! دلم خیلی سوخت که شنیده بودم عسل مصفا می‌خورد! ... و گفت میل داری؟ هر چند می‌دانم صبحانه مخصوص می‌خورید. گفتم خیر. نان و پنیر، آن هم نان بیات نمی‌خورم. لیخنیدی زد و گفت، اغذای طلبگی است دیگر. دیدم یک ربع بیشتر وقت ندارم و باید سریع حرف بزنم. گفتم، «حضرتعالی اروپا بودید و می‌دانید با هزار تومان یک دعوت نامه هم نمی‌شود چاپ کرد.» گفتم، «شوخی می‌کنی؟ این که زیر صفر است.» گفتم، «خب ما هم برای همین یخ زده‌ایم دیگر!» رنگ زد به مسئول مالی وزارت امور خارجه که بنده خدا در ماجرای حزب جمهوری شهید نشد، ولی خیلی صدمه دید. نامش گمانم آقای حسین صادقی بود. در هر حال، آقای بهشتی گفت که همین الان شصت هزار تومان می‌فرستید بعد ماهانه ده هزار تومان! با این دستور مرحوم آقای بهشتی کارمان راه افتاد. چاپخانه خریدیم و نشریه و مجله چاپ کردیم. بعد هم که آقای دکتر ولایتی آمد، فعالیت بیشتر شد.

چه آثاری را چاپ کردید؟
در مجموع ۱۶۵ کتاب و نشریه به زبانهای ایتالیایی، فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه چاپ کردیم که در میان آنها قرآن، نهج البلاغه، آثار علامه طباطبایی، شهید مطهری، دکتر شریعتی، آقای بهشتی و کتابهای حکومت اسلامی و ولایت فقیه و جهاد اکبر حضرت امام هم بود. جالب این که ترجمه جهاد اکبر به زبان ایتالیایی که منتشر شد بعضی‌ها خیال می‌کردند مراد همان مبارزه مسلحانه است ولی وقتی می‌خواندند می‌دیدند مبارزه با نفس است.

آخرین بار شهید بهشتی را چه موقع دیدید؟
همان روزی که رفتم دادگستری روز ۷ تیر ماه بود و مرحوم آقای بهشتی گفت شب بیا حزب. آقای صادقی می‌آیند و مشکل بودجه را حل می‌کنیم. گفتم، «آقا تازه از راه رسیده‌ام و خسته‌ام. از طرفی حوصله نشستن و انتظار کشیدن تا جلسه حزب تمام شود، ندارم. یک وقت دیگر انشاءالله! سپس حضرت آقای موسوی اردبیلی را هم دیدم و رفتم. غروب رفتم به خانه مرحوم آسید ابوالفضل موسوی تبریزی، دادستان کل بعدی، در گیشا. مرا که دید گفت، «چه خوب شد آمدی. بیا نمازت را بخوان برویم حزب. من نه ماشین دارم و نه راننده!» به شوخی گفتم، «آقای سفیر! اصلاً از واتیکان آمده که بشود راننده جناب عالی! آقای بهشتی بنده خدا صبح به من گفت بیا، گفتم خسته‌ام. حالا یا شما که بیایم نمی‌رسد چطور شد حال حالا داری؟ بعد هم مهمان دعوت کردی که بروی حزب؟ هفته دیگر برو!» بنده خدا توی رودریابستی گیر کرد و نرفت. فردا صبح که رادیو را باز کردم، خبر انفجار دفتر را شنیدم. به قدری گیج شدم و حالم بد شد که نفهمیدم چه باید بکنم؟ چاره‌ای ندیدم جز این که بروم بیت امام. جایی را نداشتیم. رفتم به حسینیه جماران. پاسدارها گفتند که هیچ کس نیست. گفتم باشد می‌روم توی حسینیه می‌نشینم، وقتی رفتم واقعاً دیدم هیچ کس نیست. رفتم آنجا نشستم. نیم ساعت بعد آقای موسوی تبریزی آمد. حال هر دوی ما خیلی بد بود. به ایشان گفتم، «باید از واتیکان می‌آمدم که جلوی توقیف شهید شدنت را می‌گرفتم.» صحیح هفت تیر آخرین دیدار من با شهید بهشتی بود! امیدوارم که ایشان جزو کسانی باشند که خداوند آنها را بندگان خاص خود می‌داند و در جنت خود جایشان می‌دهد: «وادخلی فی عبادی وادخلی جنتی.»